

قصیده انوار العیون امری شیرازی

در استقبال از قصیده مرآت الصفای خاقانی

سید رضا باقریان موحد*

چکیده

این گفتار، متن قصیده شینیه امری شیرازی (متوفی ۹۹۹ ق.) شاعر اسماعیلی مذهب را به نقل از جنگ خطی کتابخانه مجلس در بر دارد که در استقبال از قصیده مرآة الصفا سروده خاقانی سروده است. نگارنده علاوه بر مرور شینیه های دیگر، شرح حال امری را نیز آورده است.

کلیدواژه ها

امری شیرازی (متوفی ۹۹۹ قمری) - شرح حال؛ قصیده های شینیه؛ مرآة الصفا (قصیده)؛ شاعران ایران - شیراز؛ نسخه های خطی - ادبیات فارسی؛ ادبیات ایران - قرن دهم .

* پژوهشگر حوزوی و مصحح متون کهن.

مرا دل، پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش
دم تسلیم، سر عشر و سر زانو دبستانش
یادش بخیر آن روزی که برای اولین بار، این بیت خاقانی را خواندم و چند ساعتی در
فضایی خلسه آور و غیرقابل توصیف غرق شدم. تا یک هفته، مجذوب و مسحور این قصیده
شگفت انگیز بودم. ابیات آن را زیر لب زمزمه می‌کردم و با شور و اشتیاقی وصف ناپذیر
برای دوستان می‌خواندم. در یک محفل ادبی، یکی از بزرگان ادب، وقتی شور و حال مرا دید
گفت: «این قصیده، نه تنها شما که هزاران اهل دل را واله و شیدای خود کرده است. شاهد
این سخن، ده‌ها استقبالی است که از این قصیده در طول تاریخ ادبیات فارسی صورت گرفته
است». از آن روزها بیش از ده سال می‌گذرد و من هنوز در جستجوی استقبالی‌های شاعران
از این قصیده شگفت هستم.

تاکنون در این سیر و سلوک ادبی، ۲۷۰ قصیده از ۲۰۰ شاعر در استقبال از این قصیده
خاقانی را گردآورده‌ام که برخی از آنها در فصلنامه وزین میراث شهاب از سال ۱۳۹۰ تا
۱۳۹۵ ش. منتشر شده است:

۱. پیر تعلیم (صد و ده استقبال از قصیده شینیه خاقانی)، سید رضا باقریان موحد، فصلنامه
میراث شهاب، شماره ۶۳-۶۴، ص ۷۷-۱۰۲، ۱۳۹۰ ش.
۲. تکمله پیر تعلیم، سید رضا باقریان موحد، فصلنامه میراث شهاب، شماره ۷۴، ص
۲۴۱-۲۴۶، ۱۳۹۲ ش.
۳. قصیده‌ای از حیران یزدی در استقبال قصیده مرآت الصفای خاقانی، محمد ابراهیم
خسروبگی، فصلنامه میراث شهاب، شماره ۷۶ و ۷۷، ص ۱۱۳-۱۲۰، ۱۳۹۳ ش.
۴. شینیه صاحب دیوان علی آبادی در مدح و منقبت امام رضا، زین العابدین درگاهی،
فصلنامه میراث شهاب، شماره ۷۶ و ۷۷، ص ۱۰۱-۱۱۲، ۱۳۹۳ ش.
۵. استقبال آشوب مازندرانی از قصیده شینیه خاقانی، سید رضا باقریان موحد، فصلنامه
میراث شهاب، شماره ۸۴ و ۸۵، ص ۲۵۱-۲۶۴، ۱۳۹۵ ش.

اینک برای ششمین بار، گنجینه گرانسنگی را از شاعری عالی مقام اما گمنام تقدیم خوانندگان فرهیخته فصلنامه میراث شهاب می‌کنیم که میتواند راهگشای تحقیقات ادبی و تاریخی دیگری باشد. درباره امری شیرازی، کتاب پربار و کم‌برگی با راهنمایی عالمانه استاد محمد نوری نوشته شده که زندگینامه امری شیرازی را از آن گزینش کرده‌ایم: امری شیرازی شاعر مکفر، قدرت الله عفتی، قم، دفتر فرهنگ معلولین، ۱۳۹۱ ش. ۳۹ صفحه پالتویی.

زندگینامه امری شیرازی

* قاسم امری شیرازی از شاعران دوره صفوی بوده و از علوم غریبه اطلاع داشته است. وی مورد تکفیر علما واقع شد و به امر شاه طهماسب صفوی در سال ۹۳۲ ق به چشمش میل کشیده و کورش نمودند، وی در سال ۹۹۹ ق بدست مردم عوام شیراز کشته شد. نمونه ای از اشعار او:

نقص اگر دید ابوجهل، نبود آن ز نبی
عکس خود بود که در آینه احمد دید
کاملان بحر محیطند و سگان جهانند
کی شود بحر محیط از دهن کلب پلید

چون به فضل ایزدی بی چون به حق بینا شدم
آگه از کنه رموز علم الأسماء شدم

(لغتنامه دهخدا)

* امری شیرازی، شیخ ابوالقاسم کوهپایه ای متوفای ۹۹۹ ق از شعرای اسماعیلی ایران بود. وی مردی دانشمند و در خدمت شاه طهماسب اول متوفای ۹۸۴ ق بود، در علوم غریبه دست داشت و در اعداد و اسرار نقطه بی نظیر بود. به همین جهت وی را به داشتن کیش حروفی و نقطوی متهم کردند و به فرمان شاه طهماسب در سال ۹۳۲ ق میل در چشمانش کشیدند. امری سال‌های دراز بدین حال می زیست، تا اینکه مردم عوام شیراز بر سرش ریخته به قتلش رساندند. امری در اشعار خویش آشکارا از نورالدین و مراد میرزا، سی و پنجمین سی و ششمین امامان اسماعیلی نزاری ستایش می کرد. وی در شاعری استاد بود و انواع آن را نیکو می سرود. تألیفات دیگرش عبارتند از: رساله فکر و ذکر و جواب مرآت الصفا.

اسماعیلیان وی را هم کیش خود می دانند و به احتمال فراوان اتهام حروفی و نقطوی بهانه ای برای زمین زدن ایشان از آن پایگاه اجتماعی اش بوده است. (دائرة المعارف تشیع، ص ۵۰۱)

* شیخ ابوالقاسم از شاعران قرن دهم است، وی عالم و شاعری متخلص به امری است. وی در علوم غریبه دست داشت و به همین جهت به طریقه نقطوی گرویده بود. فقهای متعصب معاصرش او را به کفر و الحاد متهم ساختند و شاه طهماسب صفوی را بر آن داشتند که در سال ۹۳۲ ق فرمان به کور کردنش داد. ایشان پس از کوری منزوی شد تا آن که مردم عوام به او هجوم بردند و او را کشتند. وی شعر می گفت و رساله ای در اعداد و اسرار نقطه و رساله ای دیگر در ذکر و فکر و جواب مرآة الصفا نوشته است. (اثر آفرینان، ج ۱، ص ۳۰۳)

* امری شیرازی، قاسم نام داشت و در علوم غریبه عالمی بود که پرچمدار این علم شد بود، علمای عصرش او را به کفر و زندیق متهم کردند و سلطان عصر، شاه طهماسب صفوی دستور داد تا بر چشمانش میل کشیدند و او را کور کردند. وی که در سال ۹۳۲ ق کور شده بود، با آن حال ایام می گذراند تا اینکه در ۹۹۹ ق مردم شیراز حمله کردند و او را کشتند. ایشان که در علوم اعداد و اسرار نقطه بی نظیر بود، رساله ای در ذکر و فکر و رساله ای در جواب مرآت الصفا نوشته بود. او با خواجه محمود دهدار دوست بود و اشعار می سرود:

شاهها ز لباس نور، عورم کردی
 وز درگه خود، بجور دورم کردی
 سی سال همی مدح تو گفتم شب و روز
 این جائزه ام بود که کورم کردی

(تذکره ریاض العارفین، ص ۶۰۵)

* قاسم شیرازی متخلص به امری متوفای ۹۹۹ ق، شاعری قوی بود که علوم غریبه را خوب وارد بود، فقهای متعصب او را به کفر و الحاد متهم کردند و شاه طهماسب صفوی در سال ۹۳۰ ق ایشان را کور و خانه نشین نمود. وی پس از کوری منزوی و گوشه نشین شد تا اینکه در سال ۹۹۹ ق مردم عوام بر او حمله کردند و ایشان را کشتند. ایشان دو اثر به نام: رساله ای در اعداد و اسرار نقطه و رساله ای در ذکر و فکر دارد که دومی جواب مرآت الصفا است. (دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۱، ص ۳۲۳)

* امری شیرازی که نام کوچک او قاسم است. به علوم غریبه شهرت داشت و شعر خوب می گفت. فقیهان متعصب شیراز او را تکفیر کردند و با وجود اینکه سی سال مداح شاه بود، شاه طهماسب اول صفوی را بر آن داشتند که فرمان داد تا در سال ۹۳۲ ق دو چشمش را میل کشیده و کورش کردند. امری پس از محروم شدن از نابینایی ظاهری منزوی گردید، ولی باز ایمن نماند و به سال ۹۹۹ ق مردم عوام شیراز به اغوای متعصبین بر او شوریدند و او را کشتند. این سخنور رنجدیده رساله ای در علم اعداد و اسرار نقطه نوشته، همچنین رساله دیگر در ذکر و فکر و جواب مرآت الصفا تصنیف کرده است. (سخنوران نابینا، ص ۱۴۴)

* شیخ ابوالقاسم امری شیرازی مردی دانشمند بود. وی در علوم غریبه دست داشت، به همین دلیل به طریقه نقطوی گرایش یافت و محکوم به قتل شد. اما شاه طهماسب فرمان داد تا او را کور کنند. شیخ ابوالقاسم شعر را نیکو می سرود و با خواجه محمد دهدار دوستی صمیمی داشت. ایشان از ۹۳۲ تا ۹۹۹ ق کور بود و به زندگی ادامه می داد، تا اینکه مردم عوام شیراز او را کشتند. وی تألیفاتی دارد که از آن جمله ذکر و فکر و جواب مرآت الصفا است. (تاریخ نظم و نثر، ج ۱، ص ۷۰۹)

انوار العیون

دلّم، بیت الله است و نه فلک درگاه ایوانش
 بُود عرش برین ایوانش و جبریل دربانش
 چو بیت الله فرموده است دل را احمد مُرسل
 نه از دانستگی باشد که خوانی طفل نادانش
 دلّم طفلی است چون گفتم یقین شد نزد اهل دل
 که طفلی و تو را حاصل نگشته حمد عرفانش
 دلی کان مظهر نور تجلّی خدا باشد
 چه سان اطلاق نادانی کند مرد سخندانش
 دل است آینه اسکندر و جام جم ای عارف
 که بهر جلوه گاه ذات همچون ساخت یزدانش



بُود بیت المقدس، قلب مؤمن گر درین معنی
 تو را باید دلیل از من کنم ثابت به برهانش
 اگر بیت المقدس نیست دل از حضرت بی چون
 خطاب «لایسعی» از چه نازل گشت در شأنش؟
 حریم کعبه دل باشد این بیت الله معنی
 که در وی هر که شد داخل شد ایمن از بلا جانش
 مشو غافل ز ذکر او به گرد او حصاری کش
 اگر غافل شدی بستاند از دست تو شیطانش
 تو غرق بحر نیلِ جهلی اما از کجا داری
 خبر از بحر عمّانِ دل و از دُرّ غلطانش؟
 به گرد خانه دل می‌کند در یوزه روز و شب
 فلک کز ثابت و سیّار پر زر کرده همیانش
 کسی کاین خانه را از دست بگذارد به نادانی
 بخواهد پشت دست غصّه خاییدن به دندانش
 ندانست آن که قدر این سرا او داد مفت از دست
 سر سرگشته خواهد یافتن بی جان و بی مانش
 چو گنج ذات حق را شد دل گنجینه عارف
 مشو غافل ز اژدهای نفس و مکر و دستانش
 کسی کاین خانه یزدان به شیطان داد از غفلت
 کجا باشد مکان فردا به غیر از کنج نیرانش
 چه دیو نفس، شهرستان دل بستاند از دستت
 بیاید سر نهادن همچو غولان در بیابانش
 نهد از کعبه دل در بیابان ضلالت روی
 هوای نفس بدفرمان به صد خواری و خذلانش
 هزاران سال اگر او در بیابان میرد از گرما
 نخواهد سایه بر سر کرد جز خار مگیلانش

اگر لب تشنه در آن وادی پرشور و شر میرد
 مگر خونابه‌ای بر لب چکد از چشم گریانش
 بُود زَقُومِ قسمت در جحیم آن غول غافل را
 به جای سلسبیل و انگبین از مرغ بریانش
 هوای جانفزای گلشنش هر گه که بگذارد
 بسوزاند سموم غصّه در وادی حرمانش
 نبیند روی شهرستان دل دیگر به خواب آن کس
 که گیرد خار صحرای هوای نفس، دامانش
 گلستانی است مصر دل برای یوسف جانت
 عزیز من مساز از جهل خود بر خویش زندانش
 سرای جاودانی خانه حق است وین خانه
 نباشد جز دل مؤمن به دست آور چو مردانش
 چه آدم را نظر بر این سرا افتاد جنت را
 رها کرد و نشد مایل به وصل حور و غلمانش
 به روی هرکه شد مفتوح این در گر به جنت سر
 فرود آرد، بود نقص و قصور و عین خسرانش
 کسی کاو محرم این خانه آمد گشت مستغنی
 ز فردوس و قصور و حور و نعمت‌های الوانش
 نعیم جاودان کان انبیا را داده است ایزد
 بُود علمی که اندر قلب انسان کرد پنهانش
 علیم «عَلَمِ الاسماء» کجا شد آدم خاکی
 اگر خلوتسرای دل نشد کنج دبستانش
 دبستانش چه شد خلوتسرای دل معلّم شد
 ملایک را «وَكْرَمْنَا» خدا فرمود در شأنش
 غنی عالم است آن کس که باشد ملک دین او را
 حقیر آن دان که بینی از لباس علم، عریانش



سیه‌رویِ دو دنیا هست درویش فقیری کاو
 سیه‌رویِ دو کون آمد بدان آن شخص نادانش
 چو نادان را کنی مغلوب هم نادان بود آن کس
 که نادانی است اندر وی که نبود هیچ درمانش
 چو نادان هر دو سر نادان بود در هر دو کون او را
 سیه‌رو هم چو حیوان باید آید نزد انسانش
 چو دانستی که بیت الله، قلب مؤمن است اکنون
 سزد گر گویم از کیفیت آن و ز ارکانش
 بُود این خانه از یک دانهٔ یاقوت رمانی
 که بهر خود مرتّب ساخته معمار دورانش
 اگر حد حدود این سرا خواهی که دریابی
 بُود حدّی به ملک واجب و حدّی به امکانش
 دو حدّش چون به تو معلوم شد اکنون دوی دیگر
 ز دارالملک اسلام است تا سرحدّ ایمانش
 حدودش چون که دانستی کنون کیفیت او را
 کنم تقریر بر وجهی که دریابند آسانش
 بنای این سرا از چار ارکان است و هر رکنی
 نهاده تا به سرحدّی که پیدا نیست پایانش
 گشاده پنج در، در این سرا معمار بی علت
 که تا آید برون از شش جهت، فیض فراوانش
 خزان را زان بنا شد راه اندر روضهٔ عالی
 که جان‌بخش است و روح‌افزا هوای آب و بستانش
 بُود تا «تشتهی الانفس» در آنجا جملگی حاضر
 «تلذ الاعین» اندر وی ز اعیان، نفس اعیانش
 نعیمش را که «لا مقطوعة ممنوعه» گفت ایزد
 مهیا و مرتّب ساخته از بهر سگانش



فضای دلکشش از حدّ ناسوت است تا لاهوت
 ز ملکوت است تا جبروت طول و عرض میدانش
 کماهی شرح آن عالی مکان را گر بیان سازم
 نباشد دفتر ارض و سما گنجایش آتش
 چو حدّ و وسعت و کیفیتش فی الجمله دانستی
 به نقد جان بخر ای عارف و مفروش ارزانش
 به دست جهل آن کاو ساخت ویران خانه دل را
 سرانگشت ندامت رنجه خواهد کرد دندانش
 کسی کز همت عالی بدینسان کیمیا سازد
 بُود خاک سیاه و گنج قارون هر دو یکسانش
 چو باشد کور منزل را چه سود از قصر و از ایوان
 بُود علم و عمل در روز آخر، مونس جانش
 چه سود از ملک شاهی را که باشد حاکم ظالم
 چه فیض آن گوسفندان را که باشد گرگ، چوپانش
 ز دیدار پری رویان چه سود امروز چون فردا
 رای خواب خواهد کرد جا در چشم سوزانش
 چونی تاراج کرمان گردش حاصل چه باشد زان
 که بوده پیش از این اندر تصرف ملک کرمانش
 به جز اعمال صالح کاندران دم باشدش یاور
 ز یاران دگر یاری نباشد سود چندانش
 بُود گوی مرادش در خم چوگان جوانمردی
 که در میدان دین باشد به رخسِ علم جولانش
 چو گل را می‌کند از جهل بر جا خار می‌کارد
 به خارستان بدل خواهد شدن آخر گلستانش
 ندارد باغبان چون گل ز خار از جهل و نادانی
 نماید خار را سیراب و سازد خشک ریحانش



ز انوار العیون روشن کنم چشم دل و آنکه
 ببیند قطب قائم را که قالب گشته بی‌جانش
 گرفتد بر کمال فکر بکرم دیده روشن
 جلاء روح گردد از برای روح سوهانش
 از آن مهر سپهر دین طلب کز روی حکمت شد
 دوصد شاگرد همچون بوعلی سینا و لقمانش
 سواد الله شافی و شفای جمله در قرآن
 نهاده ایزد پاک و فرستاده به خلقانش
 دوی درد جهل آنکه از قرآن نشد نبود
 شفا از هیچ قانون و دوا از هیچ دکانش
 دوی جمله در آیات قرآن است و می‌جویی
 ز نادانی تو از عطار، عناب و سپستانش
 کلام الله را آن کاو نهد از دست و بردارد
 کتاب دیگران را کی توان خواندن مسلمانش
 به علم احمدی بستان ز دست دیو خاتم را
 به تیغ حیدری گش نفس اژدهای ثعبانش
 به شهر علم احمد، کان بود قرآن درآ امری
 ز بای بسمله تا سین ختم ناس برخوانش
 (نسخه خطی جنگ اشعار، شماره ۱۴۴۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی)



- اثر آفرینان: زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ هجری شمسی، زیر نظر محمدرضا نصیری، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷ش.
- امری شیرازی شاعر مکفر، قدرت الله عفتی، قم، دفتر فرهنگ معلولین، ۱۳۹۱ش.
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، تهران، انتشارات کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۳ش.
- تذکره ریاض العارفین، رضا قلی خان هدایت، تصحیح نصرت الله فروهر، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۸ش.
- دانشمندان و سخن سرایان فارس، محمد حسین رکنزاده آدمیت، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة - خیام، ۱۳۳۷ش.
- دائرة المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی، بهاء الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات شهید سعید محبی، ۱۳۷۹ش.
- سخنوران نابینا یا کوران روشن بین (شاعران کور)، علی اکبر مشیر سلیمی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۴ش.
- لغت نامه، علی اکبر دهخدا، زیر نظر محمد معین، سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات موسسه لغت نامه / دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش.